

مراسم عقد نکاح رمله
بنت ابوسفیان با
پیامبر اسلام



Ketabton.com

دیزاینر: الحاج سید محمد عثمان سید

۱۳۹۶



تتبع ونگارش:
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان و
مسؤل مرکز فرهنگی بحق لاره - جرمنی

www.masjed.nu

بسم الله الرحمن الرحيم

مراسم عقد نکاح رمله بنت ابوسفیان با پیامبر اسلام

در ازدواج رمله بنت ابوسفیان با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دروس بی نهایت آموزنده ای برای ما مسلمانان نهفته است که مطالعه این داستان مفید را برای دوستان از صمیم قلب پیشنهاد می نمایم .

قبل از همه باید گفت که : آنچه در صحت ازدواج شرط لازمست ، اینست که دختر یا زنی که خواستگاری می شود مسلمان و یا کتابی باشد. اما دین و آیین والدین وی در صحت یا بطلان نکاح بصورت کل تاثیری ندارد.

بعبارتی دیگری مهم نیست که کسی از پدر و مادری غیر مسلمان و مشرک، دخترشان را خواستگاری نماید، زیرا خداوند متعال می فرماید: « وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ » (سوره بقره: 221).

یعنی: « و با زنان مشرک تا ایمان نیاورند ازدواج نکنید، و بی گمان کنیز مؤمنی از زن آزاد (مشرک) بهتر است، اگرچه (زیبایی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی انداخته باشد، و (زنان و دختران خود را) به ازدواج مردان مشرک در نیاورید، مادامی که ایمان نیاورند. و بی گمان غلام مؤمنی از مرد مشرکی بهتر است اگرچه شما را به شگفتی انداخته باشد.»

در این آیه اصلاً ایمان آوردن والدین دختر یا پسر را شرط صحت ازدواج قرار نداده است. بنابراین اگر زنی والدینش مشرک و کافر باشند، ولی خودش مؤمن باشد، می توان با او ازدواج صورت گیرد .

رملة یا آمنه با کنیه «ام حبیبیه» ، دختر ابوسفیان است، نام مادر او صفیه بنت ابی العاص بوده، 35 سال قبل از هجرت (589 میلادی) در مکه مکرمه متولد گردیده و در سال 44 هجری یعنی در سال 664 میلادی در مدینه منوره وفات و در قبرستان بقیه مدفون می باشد .

ام حبیبیه خواهر (خواهر اندر) امیر المومنین حضرت معاویه بن ابوسفیان بنیانگذار دولت اموی در شام، است . وی قبل از ظهور دین مبین اسلام با (عبیدالله بن جحش) پسر عمه پیامبر صلی الله علیه وسلم ازدواج کرد .

ام حبیبیه زمانیکه در مکه بود ، به دین مقدس اسلام مشرف شده ، ولی از اینکه شرایط برایش مساعد نبود ، و از پدر خویش ابو سفیان سخت در حراس بود ، نمی توانست عبادت اسلامی خویش را به اسانی بجا آرد، ولی بعد از اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم امر هجرت را برای مسلمانان اعطا فرمود او با اولین گروپ از مهاجرین یکجا با شوهر خویش عبیدالله بن جحش که او هم جدیداً مسلمان شده بود ، و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق نموده بود، به حبشه مهاجر ، و خداوند متعال آنان را در دیار مهاجرت صاحب طفل دختری نمود ، و نام آن دختر را «رملة» گذاشتند ، از آن تاریخ به بعد «رملة» ، بنام «ام حبیبیه» مسمی و شهرت یافت .

بعد از اینکه ابوسفیان از مهاجرت مخفی دختر و داماد خویش به حبشه مطلع شد ، تمامی

قدرت و نیروی خود را به‌کار انداخت تا دختر و داماد خویش را به دین آباء و اجدادی شان دوباره بازگرداند، و به هر قیمت که میشود آنان را دوباره به مکه رجعت دهد، ولی همه این کوشش‌های اش که در این مورد براه انداخت، به نتیجه مطلوب نرسید. این مهاجرت که از فامیل ابو سفیان صورت گرفت نه تنها برای شخص ابوسفیان بلکه برای سایر سران مکه داغ ننگ و اعلان زنگ خطر بود.

این مهاجرت یکجا با سایر اهالی مکه که به مهاجرت به حبشه آغازیدند، سران قریش را به تشویش اندخت، که دعوت دین پیامبر صلی الله علیه وسلم در بین مردم قریش مکه قوت یافته و همه روزه تعداد مهاجرین رو به افزایش است، و اهسته اهسته می‌رود که حبشه بحیث یک مرکز تجمع مسلمانان مبدل گردد. نقطه قابل دقت و تشویش این بود که دامنه دین مبین اسلام و مهاجرت مخفی حتی به اعضای فامیل سران قریش نیز سرایت نمود.

سیرت نویسان می نویسند:

در یکی از شب‌های مهاجرت و بی وطنی و در دیار غربت ام حبیبیه در خواب دید که شوهرش عبیدالله بن جحش در امواج و طوفانی بحر قرار گرفته و تاریکی عمیقی بر آن حاکم و بر همه وجودش سایه افکنده است و حالش بسیار وخیم است. ام حبیبیه از خوابش پرید ترس و وحشت و اضطراب همه وجودش را فرا گرفته بود او نمی خواست شوهرش و یا هر شخص دیگری در جریان این خواب خوفناک و مضطرب قرار دهد.

ولی دیر نگذشت که رویای ام حبیبیه به واقعیت پیوست، و خبر رسید که، شوهرش عبیدالله بن جحش از دین خود مرتد شد. دین اسلام را رها و به دین مسیحیت گرویده است. مورخین مینویسند او نه تنها مسیحی شده بود، بلکه به مسکرات هم پناه برده، شب و روز در عیاشی و شراب نوشی غرق شده بود.

در ضمن قابل تذکر میدانم که: «ام جمیل» دختر حرب، دشمن سرسخت اسلام بود و در قرآن عظیم الشان از او به حماله الحطب تعبیر شده نیز، از جمله عمه‌ی های عبیدالله بن جحش بشمار میرفت.

بعد از اینکه شوهر ام حبیبیه از دین اسلام آنهم در دیار مهاجرت، انحراف کرد روزهای دشواری در پیشروی ام حبیبیه قرار گرفت:

ناگفته نماند که عبیدالله بن جحش تا اخیر زندگی در حال ارتداد بر دین نصرانیت در حبشه باقی ماند و به همین حال از دنیا رفت. و این مؤمنه، تنها، و تنها آواره، غریب و مهاجر در حبشه می‌ماند و نمی‌داند چه کند! لذا به خدای خویش پناه می‌برد و دست نیاز بسوی پروردگار بالا می‌نماید و سرنوشت خویش را به الله می‌سپارد و بر او توکل می‌کند.

قرآن عظیم الشان با چه زیبایی می‌فرماید: «... وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (سوره آل عمران/122). (افراد با ایمان تنها باید بر خدا توکل کنند.) و بعضی می‌فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» «پروردگار شرق و غرب را که معبودی جز او نیست، نگاهبان و وکیل خود برگزینید.» (سوره مزمل آیه 9) بلی خوانندگان محترم!

ام حبیبیه هم در دیار مهاجرت مورد آزمایش الهی قرار گرفت، ولی او صبر را پیشه کرد و به الله با عظمت خویش پناه برد، و الله را وکیل و نگاهبان خویش انتخاب کرد. الله

تعالی نیز به داد و فریادش رسید، و عهده دار او شد و برای همیشه او را نگهداری و حمایت کرد.

ام حبیبه می افزاید:

شوهر ام بعد از اینکه مسیحی شد در برابر من دو امکان و به اصطلاح دو پیشنهاد را بعمل آورد و عملاً برایم گفت: میتوانی دین مسیحیت را انتخاب نمایی، در غیر آن میتوانی طلاق خویش را بگیری.

ام حبیبه میگوید بعد از اینکه این تصمیم و فیصله شوهر خویش را شنیدم، در زندگی خویش در سه راهی بزرگی قرار گرفتم:

اولین راه حل برایم این بود که: باید پیشنهاد شوهر خویش را قبول میکردم و به دین مسیحیت می رفتم، و العیاذ بالله باید مرتد می شدم، و در نتیجه رسوا دنیا و آخرت قرار می گرفتم.

دومین راه برایم این که: باید سرزمین حبشه که به دشواری و مشقت به آن سفر نمودیم آنرا دوباره ترک و به خانه پدری خویش با سر افگندگی به مکه بر می گشتم، و سومین راه که در برابر قرار داشت این بود که: باید در دیار مهاجرت دور از وطن و بدون سرپرست، غریب در سرزمین حبشه بطور دایم ماندگار میشدم، و زندگی خویش را به تقدیر الله خود تسلیم می نمودم.

در نتیجه و بعد از تفکر زیاد، همان راهی را انتخاب کردم که رضای پروردگار (ج) در آن بود نه رضای غیر او.

ام حبیبه در حالت تنهایی و غربت در سرزمین حبشه هزاران مشکلات و پرابلم ها را به جان خرید و در قبال همه این سختی ها و رنجها با سپر محکم صبر و شکیبایی ایستاد و از همه مهمتر او از غلبه و سرکوبی پدرش که در آن روز سردار و بزرگ و سرور قریش بود، و همچنین از خشم مادرش یعنی هند دشمن نخستین رسول خدا و خصم سرسخت آن حضرت، کسی که همیشه سعی داشت مردم را بر علیه رسول الله بشوراند و تنفرشان را نسبت به او زیاد کند، در هراس و ترس و نگرانی بود.

ام حبیبه به محض این که عده طلاق اش به پایان رسید، از شوهر خویش جدا و حکم طلاق عملاً واقع گردید. ولی دیری نگذشت که پروردگار درهای دیگری را بروی اش باز کرد.

خوانندهء محترم!

پیامبر بزرگوار اسلام از اوضاع و احوال این بانوی بزرگ و حالت حزن آور او اطلاع حاصل کرد، و قلب بزرگ اش بر حالت او رقت آورد، لذا اراده کرد بخاطر پاسخگویی به صبر و تحمل و استقامت و جهاد و تلاشهای عالی ترین پاداش را تقدیم او کند. بدین خاطر، پیامبر صلی الله علیه و سلم مکتوبی مفصلی به نجاشی پادشاه حبشه نوشت و از او خواهش بعمل آورد تا ام حبیبه را به ازدواجش درآورد.

نجاشی بعد از مطالعه این نامه، پیغام طلب ازدواج رسول الله صلی الله علیه و سلم را به ام حبیبه ابلاغ کرد.

ام حبیبه میگوید که: در یکی از روزها دروازه خانه ام دق الباب شد، زمانیکه در را باز کردم با خبررسان پادشاه حبشه مواجه شد.

خبر رسان پادشاه حبشه با کمال ادب و احترام بعد از سلام اذن دخول خواست و گفت:

پادشاه تو را سلام می‌رساند می‌گوید: که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم تو را برای خودش خواستگاری نموده است. وطی نامه از پادشاه حبشه خواسته است که بحیث وکیل عقد نکاحش اش باشد ، بنا شما هم میتوانید اگر موافق باشید یکی را بحیث وکیل عقد نکاح خویش تعیین فرماید .

ام حبیبه میگوید با شنیدن این خبر قریب بود که از فرط خوشحالی پرواز کنم ، از خوشحالی فریاد کشیدم :

خداوند تو را بشارت به خیر دهد ...

خداوند تو را بشارت به خیر دهد ...

بعد از آن شروع کردم به بیرون آوردن زیورآلات از بدنم، دو دانه دستبندم ، خلخال‌ها، یک جوره گوشواره و انگشتری‌ها یم خلاصه همه را از خود بیرون کشیدم ،وبه عنوان چشم روشنی ووصول این خبر خوش که برایم خبری حیاتی بود ، بحیث هدیه تقدیم نمودم .

ام حبیبه میگوید اگر خزانه دنیا را هم در اختیار میداشتم همه انرا از شیدن این خبر خوش به آن مامور پادشاه حبشه که ابرهه نام داشت ،تسلیم وهدیه می نمودم .

سپس به ابرهه گفتم : من با این ازدواج موافق هستم واز طرف خود خالدبن سعید بن العاص را به حیث وکیل خویش انتخاب می‌کنم چرا که او از همه به من نزدیکتر است. موافقت ام حبیبه با ازدواج با پیامبر صلی الله علیه وسلم وگرفتن وکیل از جانب ام حبیبه امادگی و تدابیری برای اجرای مراسم عقد ازدواج در یکی از قصر های پادشاه حبشه گرفته شد .

در این محفل علاوه از شخصت های مهم حبشه ، صحابه مهاجر هریک جعفر بن ابی طالب، خالدبن سعید بن العاص و عبدالله بن حذافه نیز حضوربا هم رسانیدند .

در این محفل نجاشی شخصاً اشتراک کرد و برای حاضرین طی صحبتی گفت : سپاس می‌گویم خداوند قدوس، مؤمن و عزیز و جبار را و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه وسلم بنده و فرستاده خداست و اوست که عیسی بن مریم نسبت به او بشارت داده است.

اما بعد ... باید بدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم از من خواسته است که ام حبیبه دختر ابوسفیان را به نکاهش درآورم و من به او جواب مثبت دادم و به نیابت از آن حضرت چهارصد دینار طلا به عنوان مهریه و مطابق با قانون و سنت خداوند و رسولش صلی الله علیه وسلم به ام حبیبه می‌پردازم.

سپس او دینارها را درپیش روی خالدبن سعید بن العاص گذاشت در این هنگام خالد بلند شد و گفت: «الحمدالله احمده و استعینه و استغفره و اتوب الیه و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، ارسله بدین الهدی و الحق لیظهره علی الدین کله و لوکره الکافرین» اما بعد:

من نیز به درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب مثبت دادم و مؤکل خود یعنی ام حبیبه دختر ابوسفیان را به عقد رسول الله صلی الله علیه وسلم درآوردم خداوند زندگی بابرکتی به رسول الله صلی الله علیه وسلم و همسرش عنایت فرماید.

و مبارک باد برای ام حبیبه این خیر و سعادتی که خداوند برایش مقدر فرمود. خالد دینارها را با خود گرفت و خواست تا آن‌ها را به ام حبیبه برساند همراهانش نیز بلند شدند و خواستند به مجلس پایان دهند در این هنگام نجاشی به آن‌ها گفت: بنشینید چرا که سنت

و روش انبیاء این است که به هنگام ازدواج غذای مختصری نیز تدارک می‌بینند. دسترخوان‌ها هموار شد، و مهمانان غذا خوردند و بعد از غذا مهمانان مرخص شدند. ام حبیبه می‌گوید: وقتی مهریه به دستم رسید 50 مثقال طلا به ابرهه که این خبر خوش را به من داده بود فرستادم و گفتم:

در مرحله اول که آن خبر خوش را به من دادید من مقداری از طلا و جواهر را به عنوان چشم روشنی به شما دادم و آن هم بدان علت بود که بیشتر از آن در اختیار نداشتم بعد از این پیام دیری نپائید که ابرهه نزد من آمد و پنجاه مثقال طلا و زیورآلات و جواهری که قبلاً به او داده بودم همه را مسترد نمود و گفت: پادشاه از من خواسته که هیچ چیزی از شما نپذیرم و از طرفی به زناش نیز دستور داد که هر آنچه از خوشبویی و عطریات دارند به شما بفرستند فردای آن روز آمد و مقداری خوشبویی و عنبر همراه داشت و خطاب به من گفت: من کار مهمی با شما دارم.

گفتم: چی است؟!

او گفت: من مسلمان شدم و پیرو و دین محمد صلی الله علیه وسلم هستم، سلام مرا به پیامبر برسان و به او خبر بده که من به خدا و رسول الله ایمان آوردم از یاد شما نه رود این پیام مرا حتماً به رسول الله صلی اله علیه وسلم برسانید. ام حبیبه بعد از این مراسم در حبشه باقی ماند و در سال ششم هجری، پادشاه حبشه وسایل سفر ام را به مدینه مساعد ساخت و به همراهی شراحیل بن حسنه روانه سفر به مدینه شد. و به همسرگرمی ام، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پیوستم. البته هنگامی که به مدینه منوره بازگشت نمود پیامبر صلی الله علیه وسلم، نکاح مرا عقد نمود و در این مراسم عثمان بن عفان ولایت عقد نکاح مرا بعهده داشت.

ام حبیبه می‌افزاید:

مرا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند چون با پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاقات شدم در مورد، خواستگاری و مجلس عقد و برخورد خود با ابرهه گزارش کامل را به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم دادم و سلام ابرهه را نیز به آن حضرت رساندم. پیامبر صلی الله از شنیدن این خبر خوشحال شد و گفت: و علیه السلام و رحمه الله و برکاته.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با این ازدواج حکیمانه خود به ام حبیبه، توانست شدت عداوت بنی‌امیه را نسبت به خود فرو نشاند. و در روایت است، هنگامی که ابوسفیان خبر ازدواج رسول الله را شنید گفت: «او شیرمردی است که بینی او به خاک مالیده نمی‌شود» در هر حال ابوسفیان به وجود رسول اکرم صلی الله علیه وسلم افتخار نمود و شایستگی وی را انکار نکرد.

حکمت این ازدواج :

ابوسفیان در آن زمان از جمله مشرکان بوده، و از سرسخت‌ترین دشمنان رسول صلی الله علیه وسلم بشمار می‌رفت. ولی زمانی که از ازدواج دختر خویش با پیامبر صلی الله علیه وسلم اطلاع حاصل کرد، به عقد این ازدواج اعتراف کرد و گفت: «هو الفحل لا یقدع انفه» (مثل عربی است که برای بیان نجابت و کرامت کسی گفته می‌شود و معنای اصطلاحی آن این است: «او کریمی است که در نجابت و کرامتش خدشه‌ای وارد

نیست.» ابوسفیان پیامبر را موجب افتخار خود می دانست، و هرگز منزلت او را انکار نکرد، تا اینکه خداوند او را بسوی اسلام هدایت نمود.

و در اینجا است که حکمت جلیلی که از ازدواج رسول صلی الله علیه وسلم با دختر ابوسفیان نتیجه می شود، به زیبایی تمام نمایان می گردد.

این ازدواج باعث تخفیف آزار مسلمانان توسط مشرکین گشت. چون پس از اینکه میان رسول صلی الله علیه وسلم و ابوسفیان پیوند و قرابت بوجود آمد، با اینکه ابوسفیان در آن زمان سرسخت ترین بنی امیه در دشمنی با رسول صلی الله علیه وسلم و مسلمانان بشمار می رفت، این ازدواج باعث الفت گرفتن او و قوم و عشیره اش با اسلام شد. و رسول صلی الله علیه وسلم به پاداش ایمان و هجرت ام حبیبیه که همراه با دینش به حبشه مهاجرت کرده بود او را برای خود برگزید تا بدین وسیله او را تکریم کرده باشد.

خواننده محترم!

پیمان صلح حدیبیه، بین مسلمانان و قریش در حالی منعقد گردید که ابوسفیان در مکه حضور نداشت. سهیل بن عمرو عامری یکی از سران پیشین قریش به نمایندگی از او پیمان را امضا کرد.

بنی خزاعه از هم پیمانان مسلمانان بودند و طبق مفاد صلح نامه، قریش حق تعرض به این قبیله را نداشت. گروهی از سفیهان بی درایت مکه، پیمان شکنی کردند و به بنی خزاعه حمله ور شدند. وقتی مسلمانان از این قضیه باخبر شدند، آماده شدند تا به یاری همپیمان خود (بنی خزاعه) بشتابند.

قریشیان به اشتباه خود پی بردند و دریافتند که اگر مسلمانان بر آنها هجوم آورند از عهدهی آنها بر نخواهند آمد. به همین خاطر خیلی زود ابوسفیان بن حرب را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادند تا با ایشان مذاکره کند و پیمان صلح را به بیش از ده سال تمدید نماید.

ابوسفیان در حالی که هزاران فکر در ذهنش می پروراند و مدام به جنگ و صلح فکر می کرد، عازم مدینه شد. او در راه مدام به این فکر می کرد که چه چیزی باعث شد مسلمانان اینقدر عزت یابند و در عوض، قریش اینگونه به ورطه ذلت افتد! در همین فکر بود که ناگهان به ذهنش رسید که وقتی به مدینه رسید در خانه چه کسی بیتوته کند؟ او با خود گفت: هیچ کس از دخترم رمله به من نزدیکتر نیست... هر چند او همسر محمد صلی الله علیه وسلم است اما با زحماتی که به عنوان پدر برایش متحمل شده ام و حق پدری که بر گردن او دارم، مرا یاری خواهد کرد.

بالاخره ابوسفیان به مدینه رسید. قبل از هر چیز باید نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می رفت و این کار را کرد و در همان بدو ورود خود به مدینه راهی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم شد. در آن جا رسول الله صلی الله علیه وسلم را دید که با جمعی از اصحاب نشسته اند. ابوسفیان پیش رفت و مسائل خویش را با پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان گذاشت. او سعی کرد رسول الله را راضی کند که مدت صلح را به بیش از ده سال تمدید نماید اما آن حضرت صلی الله علیه وسلم امتناع ورزید و قبول نکرد.

ابوسفیان متوجه شد که به آسانی نمی تواند کاری از پیش ببرد به همین خاطر تصمیم گرفت به خانهی دخترش رمله برود و در آن جا، هم خستگی سفر را از تن بیرون کند و

هم از دخترش که همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، کمک بگیرد تا رسول خدا را به تمدید صلح راضی نماید.

به هر حال، ابوسفیان عازم خانه‌ی دخترش شد. رمله وقتی او را دید از او استقبال کرد و به عنوان پدر او را گرمی داشت، اما همین که خواست بر توشک بنشیند، او خیلی سریع آن توشک را برداشت، و نگذاشت پدرش بر آن بنشیند. ابوسفیان با تعجب پرسید: دخترم، آیا من را بر توشک حیف دانستی یا توشک را بر من؟! آن دختر مؤمن که قلبش سرشار از ایمان و تقوا بود، فرمود: آن توشک از جمله توشک های است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آن می‌نشاند. پدرم، شما شخصی مشرک هستی و مشرک نجس است و شایسته نیستید که بر آن توشک بنشیند.

ابوسفیان از این حرکت دختر خویش متحیر و تعجب زده شد، واقعاً ابوسفیان چه می‌شنید؟ او با خود می‌گفت: آیا این همان دختر عاقل و مهربان خودم هست که چنین گستاخانه با پدر سخن می‌گوید؟! او اصلاً باورش نمی‌شد که با چنین عکس‌العملی از دخترش مواجه گردد! ابوسفیان گمان کرد دخترش عقلش را از دست داده است! او خطاب به دخترش گفت: دخترکم، آیا بعد از این که از نزد من آمدی به تو آسیبی رسیده است!! (و با این قول در واقع ابوسفیان می‌خواست از دخترش بپرسد که آیا دیوانه شده است! او اصلاً فکر نمی‌کرد با چنین عکس‌العملی آن هم از جانب جگرگوشه‌اش مواجه گردد).

اما ام‌حبیبه در عین حال که تلاش می‌کرد با پدرش مهربان باشد و به او احسان کند، اما حاضر نبود آنچه مربوط به ایمانش و اسلام می‌شد حتی در قبال پدرش فروگذار کند. او پدرش را به اسلام فراخواند و سعی کرد او را تسلیم اوامر الهی گرداند اما او تمرد جست و غرور او اجازه نداد به اسلام بپیوندد. سپس ابوسفیان دست خالی و بدون این که سفرش کوچکترین نتیجه‌ای در پی داشته باشد، راهی مکه گردید.

مسلمانان قاطعانه برای جنگ آمادگی پیدا می‌کردند تا به مکه حمله‌ور شوند. در این میان ام‌حبیبه از یک جهت خوشحال بود که در زیر پرچم اسلام پیروزمندان به مکه می‌رود و از طرف دیگر نگران بود که مبادا پدر و خویشاوندانش کافر از دنیا بروند. به هر حال سپاه اسلام عازم مکه شد.

در بین راه ابوسفیان دوست قدیمی خود عباس بن عبدالمطلب (کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم) را ملاقات نمود. حضرت عباس او را نصیحت کرد تا اسلام را بپذیرد. ابوسفیان نیز، توصیه‌ی او را عملی کرد و به جرگه‌ی مسلمانان پیوست. با این کار او از دست سپاهیان اسلام جان سالم بدر برد و امنیت یافت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اسلام آوردن ابوسفیان، برخی از امتیازاتی را به او اختصاص داد. از جمله اعلام فرمود: هر کس به خانه‌ی ابوسفیان وارد شود، در امان خواهد بود...

رملة از اسلام آوردن پدرش خوشحال شد و وقتی شنید، رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: هر کس به خانه‌ی ابوسفیان وارد شود، در امان است... به مراتب بر خوشحالی او افزوده شد.

ام‌حبیبه به کمال خوشبختی نایل آمد، زیرا رسول الله، زمام امور مکه را به دست گرفت و از طرفی خویشاوندان او نیز، گروه گروه به اسلام گرویدند.

(این داستان را میتوان در رساله: بانوان صحابه الگوهای شایسته، نوشته عبدالرحمان
رأفت باشا مترجم: اکبر مکرمی بطور مفصل مطالعه فرماید.)
خواننده محترم!

درسهای از تاریخ اسلام و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ، باید برای همه ما
مسلمانان رهنما و موجب پند و عبرت باشد!

ومن الله التوفيق

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**